

# داستان زندگی آقای مهندس... (۱۱۳)

با همکاری: دکتر روانشناس

داستان زندگی آقای مهندس... همانطور که عنوانش حکایت می کند قصه ای است ثمره بازی با خیال و جور کردن تکه پاره های عمر... هرگونه شباهتی با آدمهای این داستان صرفاً تصادفی است.

## یکشنبه ها با «بودا» در «نایولی»!

هفتم جولای ۱۹۹۲

آقای مهندس، از مرد جوانی بنام «اوتاوا» می گفت که از «تبت» به بوستون آمده بود و با او و یک تیم بین المللی در پروژه «هم بستگی های جهانی» همکاری می کرد... اینطور که از حرف های او بر می آمد، از دل و جان شیفته این دانشمند «خرمند و روشن نگری» بود که قدم به قدم او را با فلسفه "بودا" و پیروانش آشنا می کرد... می گفت: «شما نمی دانید دید این آقای «اوتاوا» که در هاروارد، همه او را LITTLE BUDDHA صدا می زنند، چقدر با طرز فکر ما (غرب زده ها!) که انگار دائماً و در هر لحظه، در حالت (دفاع یا حمله!) (DEFEND OR ATTACK) هستیم تفاوت دارد...»

آقای مهندس، هر بار که به جلسات روان درمانی می آمد، نکته و موضوع جالبی را که از «اوتاوا» شنیده بود و در یادداشت های روزانه خود می نوشت، برام می گفت و می خواست بدانم تا چه اندازه با فرایند و جریان «روان درمانی» او، جور و هماهنگ است... حرف های آقای «اوتاوا» یا «درس های زندگی بودا»، نه تنها دور از هدف من، برای بیرون کشیدن آقای مهندس از چاه سیاه و سرد افسردگی نبود، بلکه به او کمک میکرد تا مشکل و مسأله خود را با زندگی، از بعد و زاویه ای کاملاً متفاوت با «اعتقادات» و «ارزش های»، مورد قبول خود، تماشا کند... نگاهی به یادداشت های آقای مهندس که روزهای یکشنبه، بعد از ملاقات با «اوتاوا» در کافه «نایولی» می نوشت، توجه و حساسیت او را به این «تفاوت!» چشم گیر، نشان میدهند...

### «بدن»، تنها واقعیت جهان هستی!

قبل از اینکه، قرار ملاقات روزهای یکشنبه را در «کافه نایولی» با «اوتاوا» بگذارم، از او دعوت کردم به اتفاق «کتر آگروال» که از هندوستان آمده و «ارن» که آمریکایی است، در منزل ما، شام، مهمان من و آنا باشد. بدون تعارف، قبول کرد... قبل از شام، از این در و آن در حرف میزدیم که صحبت دین و مذهب پیش آمد و از آقای «اوتاوا» دوباره طریقت «بودا» پرسیدیم...

نمی دانم چرا گمان میکردم بحث به درازا می کشد و «اوتاوا» نیز مثل بسیاری از استادان «حرف» با کلامی پیچیده و پر از استعاره، کلی بافی خواهد کرد... خوشبختانه اشتباه بود. آقای «اوتاوا» شاید از سر قصد و برای اینکه مجلس را زیاد رسمی نکرده باشد، فقط چند کلمه گفت و کنار نشست... خیلی ساده و بدون لفاظی... می گفت: از دید پیروان بودا، تنها واقعیت جهان هستی، «بدن» ما است... این فقط جسم ما است که وجود دارد، اینجا، در زمان حال و در این محل خاص... جز این واقعیت که شما می توانید در هر لحظه با «نفسی» که می کشید آن را لمس و احساس کنید، بقیه چیزها، خیال و تصور و اوهام است...

امیدوارم ترجمه، حرف هایش را درست نوشته باشم... آقای «اوتاوا» انگلیسی را با لهجه و گاهی اوقات، دست و پا شکسته، حرف می زند اما... آنچه می گوید، سخت به دل شونده می نشیند... آهسته و آرام با لحنی که بوی مهربانی

را با چیزهای مهم تری مشغول کنند... تصورات جالب و چشم گیری که «مردها» نیز دوست دارند باور کنند و حکم «اجتماع» را پذیرا بشوند اما... یک نگاه به حال و احوال «بزرگ مردان کوچکی» که گرفتار زن های زندگی خود (جانشین های مادر!) پا به جلوسات روان درمانی می گذارند، نشان میدهد که «واقعیت» چیز دیگری است... واقعیت حکایت از این دارد که جدا شدن پسرها از مادر ممکن نیست... لاف لاف بصورت عادی و بدون دردرس! ممکن نیست...

### سوالات «پیرخرمدند!» و شناخت مادر؟

آقای «اوتاوا» می گوید، در درون تو «پیرخرمدندی!» زندگی می کند که زبان روان و اسرار نهران را میداند... برای شناخت مادری که «ناشناس!» از کنارت رفت به تو کمک می کند... کمک می کند تا بیاد بیاوری، در گوشه و کنار ذهن ناخودآگاه جستجو کنی و سرانجام مادر را از سر نو بشناسی... «پیرخرمدند»، از تو سؤال می کند... می خواهد بداند از «مادر» چه میدانی و چه «تصویری» از او در ذهن داری... می پرسد... مادر، چه رنگی را دوست داشت و می پوشیدی؟... صورت زیبایش را چگونه نقاشی میکردی؟... چگونه پندت میداد؟... از دنیا و مردمان آن چه می گفت؟... کدام شعرا را با چه آهنگی در گوشت زمزمه میکردی؟... با چه لحن و کلامی سخن می گفت و از تو چه می پرسیدی؟... از پدرت چه می گفت و او را چگونه «مردی» میدیدی؟... از کدام ترانه خوشش می آمد و عاشق و دلباخته چه کسی بود؟... به هنگام تنهایی و دل تنگی به کجا پناه می برد و از چه کسی کمک میگرفت؟... مادر از آدم های خوب و بد دنیا چه می گفت؟... سیاهی ها و سفیدی های زمان را با کلام خود چگونه نقاشی می کرد؟... از چه می ترسیدی؟... چگونه نوازشت می کرد و وقتی چشم بر هم می گذاشتی، چطور و با چه آوایی برای لایبی می خواند؟... از تو انتظار داشت چگونه زحمات و فداکاری های او را جبران کنی؟... مادر کجای اطاق می نشست و چطور اختلاط می کرد؟... چگونه نگاهت می کرد و با نگاهی چه می گفت؟... چه کسی را بیشتر از تو دوست داشت؟... از چه زمان، جواب هایش کهنه شد و لباس از تنش افتاد؟... در چه سن و سالی بود که بر تو تکیه کرد و «جای خالی!» پدر و شوهر را به تو داد؟... و سرانجام... با گفته ها و ناگفته ها، با ضرب المثل ها، نیش و کنایه ها، با خواست و تمنای خود، با چشمانی که می گریست و ابروانی که گره می خورد،... دنیای «مردانه!» امروز تو را چگونه ساخت و به آن شکل داد؟...

### سفرش آقای روان شناس:

#### از مادر بریدن دشوار است اما...

آقای روان شناس نیز تقریباً همان حرف های «اوتاوا» را میزند... «مرد»، دنیا را از چشم مادرش می بیند... «مادرها با نگاه، اشاره ها، اخم و لبخند، لحن صدا و سکوت، احساس غم و درماندگی یا شادی و امید که بی اختیار، در سیمای گشاده، یا در هم کشیده آنها، نمایان است، به دنیای ذهن و فکری پسرهای خود، شکل میدهند»... «البته از مادر بریدن دشوار است» با این همه... می گوید: باید نخ هایی را که مادر و جانشین های او بدست و پایت بسته اند باز کنی. باید خودت را آزاد کنی. باید دوست داشتن را دوباره از سر نو یاد بگیری. این کار تمرین میخواید. صرف وقت و حوصله فراوان می خواهد... «دوست داشتن به معنی «فراموش کردن خود» نیست و اگر باشد، زندگی را پر از درد ورنج میکند. «دوست داشتن» باید قوت قلب بدهد. باید عزت نفس، پسر را زیاد کند. وقتی کسی را به معنی واقعی آن، «دوست داری» فردیت و آزادی روانی خودت را از دست نمی دهی. دست و پای آنچنان به او گره نخورده که از این پس، فرصت روی پای خود ایستادن و «بزرگ شدن» را نداشته باشی...

نوشته بودم، نشان داد و از من خواست تا آن را برایش بخوانم... سایه کمرنگ مادر!...

از مادرم نوشته بودم... فقط چند خط... من کنان برایش ترجمه کردم: «مادرم، آدم سرد و خشکی بود. محبت خود را قایم میکرد. خودش را از بچه ها کنار می کشید... هرگز در مقابل شوهر، سینه سپر نکرد و در دفاع از ما بچه ها، چیزی نگفت... وقتی شوهر، یکه تازی میکرد و بر روح حساس فرزندانش ناخن می کشید، قدم پیش نمی گذاشت و از ما حمایت نمی کرد... گمانم اصولاً سایه کمرنگی بیش در زندگی من نبود... در نبودن او، جایش را به زن های دیگری دادم که وقتی از دفاع روانی «فانتزی» کمک می گرفتم، آنها را مهربان تر و شیرین تر از مادر میدیدم...»

همین مطلب کوتاه را اگر برای آقای روان شناس خوانده بودم، در ارتباط آن با خلق و خوی روانی من و شخصیتی که اعتقاد دارد «خود شیفته» یا NARCISSIST است، مدت ها سؤال و جواب میکرد و ساده و بدون تفاوت از آن نمی گذشت اما... آقای اوتاوا، در حالیکه چشم به من دوخته بود ابتدا گفت:

IT IS NOT POSSIBLE TO EVER REPAY THE KINDNESSES BEST OWED UPON US BY OUR MOTHERS.

و پس از چند لحظه سکوت پرسید:

DO YOU KNOW YOUR MOTHER?

تا چند لحظه، نمی دانستم به این سؤال غیر منتظره آقای «اوتاوا» چه جوابی بدهم... پیش خودم می گفتم: البته که مادرم را می شناسم... دختر یکی یک دانه پدرش «میرزا علی خان» و مادرش «رخساره خانم» بود... وقتی او را شهر میدادند، چهارده سال بیشتر نداشت... زن پسر عمه شد و همراه او، سوار بر «کجاوه» از راه قم و اصفهان به شیراز رفت... بعد از فوت ناپهنگام شوهر، لباس سیاه برتن کرد و تا پایان عمر، حاضر نشد رنگ دیگری بپوشد... مؤمن و دیندار بود اما هرگز با «انقلاب» همراه نشد... همین حرف و توصیف ها را به زبان غریبه ای! که برای هر دوی ما آشنا است و شیرینی و لطافت، «فارسی» در آن گم میشود برایش گفتم اما... منظور این بودایی فرزانه از «شناسائی مادر» چیز دیگری بود... تحت تاثیر حرف ها و سوالات او، دنباله یادداشت امشب را نوشتم...

### رابطه دلپذیر «مادر و فرزندی»!

مرد، دنیا را از چشم مادرش می بیند... رابطه مرد در دوران کودکی با «مادر»، به کل زندگی او از «گهواره تا گور» شکل میدهد... بدون اینکه متوجه باشد، تمام رابطه های او با آدم های دیگر، شبیه «پیوند» اولیه او با مادر است... مرد، نمی داند این «رابطه»، چطور بردست و بالش بسته و او را در بند کرده... این گویا حکم طبیعت است که رابطه اولیه مادرها و پسرها، بگونه ای اسرارآمیز، برای همیشه مخفی و ناخودآگاه، باقی بماند...

پسرها، طوری بزرگ میشوند، انگار، چنین «رابطه ای» وجود ندارد... آنچه را بین آنها و مادر، گذشته انکار می کنند... پسرهای دیروزی و مردهای امروزی، گرفتار در رؤیای شیرین و خیال انگیز خود، وجود این «رابطه» را نادیده می گیرند... «پسرها»، وقتی «مرد» میشوند، خودخواه و مغرور، نقش مادر را در بند و بست های عاطفی خویش با زن های دیگر، فراموش می کنند و... ساده لوح و خوش خیال، براین باور میشوند که رابطه با مادر را برای همیشه پشت سر گذاشته اند اما... این رابطه وجود دارد... این «رابطه» مهری از ابدیت خورده است...

البته، فراموش نکنیم که «اجتماع» به ظاهر! حکم دیگری دارد. اجتماع، از پسرها می خواهد تا بزرگ بشوند... از حال و احوال «کودکی» بیرون بیایند و رابطه مطلوب و دلپذیر «مادر و فرزندی» را بدست فراموشی بیاورند. اجتماع، حکم میکند تا پسرها، از آنچه بر آنها در دوران کودکی و در دامان مهر و محبت مادر، گذشته یاد نکنند و... در لباس «مردهای عاقل و بالغ» خود

با هر شماره ای، آمد و رفت نفس را احساس کن... تو در «زمان حال و در این مکان خاص» (HERE & NOW) نشسته ای و وجود داری... آمد و رفت نفس ها، بر این «واقعیت»، تنها بر این «واقعیت» گواهی میدهد... مگر «ارامش» جز این است...

### اولین دیدار در کافه «نایولی»

طبق قراری که گذاشته بودیم، ساعت چهار بعد از ظهر، اولین یکشنبه ماه، در کافه «نایولی» در محوطه «پدریس دانشگاه هاروارد» نشسته بودم و دفترچه یادداشت هام را ورق میزدیم، که آقای اوتاوا، وارد شد. مثل همیشه لبخندی بر لب داشت. زودتر از من سلام گفت و کنارم نشست. این اولین دیدار ما دو نفر، دور از بقیه همکاران و محیط رسمی هاروارد بود... راستش، نمی دانستم از کجا شروع کنم و چه بگویم... تا اوتاوا، کار را آسان کرد. در حالیکه به دفترچه یادداشت ها که باز شده جلوم بود، اشاره می کرد، پرسید: WHAT ARE YOU WRITING? برایش گفتم... کلی و بطور خلاصه... «از گذشته ها، از آدم های آشنائی که در وطن جا گذاشته ام... از ترس های دوران کودکی... از خواب های کابوس مانند شبانه... و... از زندگی کولی وارا! امروز در غربت... خوش خیال، گمان میکردم با همین چند جمله، جواب سؤال «بودای کوچک!» را داده ام و آقای اوتاوا، خوب میداند که چه می نویسم و چرا می نویسم اما... حالت صورت او نشان میداد که به کلی بافی های من، توجهی ندارد... با انگشت، چند خطی را که در یادداشت روز،



## BLESS ELECTRIC

Residential, Commercial, Industrial  
Lic.#864460

**با مدیریت محسن جلیلی**

**انجام کلیه امور الکتریکی ساختمانهای نو و قدیمی مسکونی، تجاری و صنعتی**

- Service upgrades
- New Projects
- Remodels & Additions
- All kind of wiring
- Lighting Design
- Track Homes Projects
- Free Estimates
- Fast & Safe
- Town Home Projects
- Licensed
- General Liability Insurance
- Warranty

**سریع و مطمئن (408) 499-6595** برآورد قیمت بطور رایگان

## Pizza Restaurant for Sale by Owner

### Well Established Pizza Restaurant with delivery and carry-out.

The restaurant is open only part-time now and it has so much potential to add more stuff. It is located less than 1/2 a mile from the Auto Mall on Capitol Express and there are over 40,000 house holds within 2 miles radius of the Restaurant location.

**We have close to 1000 customers in our Database.**

**Profile:**  
 Location: Willow Glen Cambrian Area  
 Address: Call Owner  
 Size: 800 square feet  
 Rent: \$1000 Gross rent no NNN  
 Parking: Ample  
 Price: \$85,000 OBO

**For Appointment call Muller at (408)420-6092**



# For Sale

## PSYCHIC SESSIONS

### BY ADRIANA

Advice on all matters in life

- Palm Reading
- Tarot Cards
- Psychic Reading
- Entity Cleaning
- Chakra Repair
- Love Reading
- Karmic Pattern Release
- Egyptian Sand Readings

Nominated by the National Astrological Association as California's Top Psychic Advisor

**Available For Parties**

**Has the ability to go deep in your thoughts**  
 99% Accurate \* Guaranteed Results \* 35 years Experience  
**(408) 417-4874** 9am to 9pm

## Fantastic Imagery

Photo & Video Productions  
 Artistic, Imaginative  
 Unobtrusive



**عکاسی و فیلمبرداری مجالس عروسی، سالگرد و سایر مراسم و جشن ها**

**خاطرات روز خوشتان را از نگاه هنری و تکنیکی ما، همیشه جاودان نگه دارید!**

پکج های مختلف برای هر بودجه  
 عکسها، ویدئو ویدئو یوتیوب را در کوتاهترین مدت دریافت خواهید کرد!

(408) 891-7828 & (916) 435-9616  
 www.fantasticimagery.com